



اولین بازتابهای جریان شیعی در ایران

پدیدآورده (ها) : مفتخری، حسین

ادبیات و زبانها :: زبان و ادبیات فارسی :: بهار 1377 - زمستان 1378 - شماره 20 - 27
از 63 تا 88

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/51858>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 01/06/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

دکتر حسین مفتخری

گروه تاریخ

اولین بازتاب‌های جریان شیعی در ایران

مقدمه

در ابتدا باید یادآور شود که تشیع در قرون اولیه هجری معنایی ویژه دارد که عامتر از مفهوم شناخته شده آن در قرون بعدی است. برخی از محققان، از جهاتی، تشیع را به سیاسی و مذهبی تقسیم کرده‌اند. براساس این نظر باید بین پیروان علی (ع) که تأکید بر جانشینی او به عنوان وصی داشتند و کسانی که به خاطر زمینه‌های سیاسی - اجتماعی از آن حضرت حمایت می‌کردند، تمایزی قائل شد (جعفری، ۱۲۰). همچنین بیرون از حوزه اصحاب خاص علی (ع) که به امامت و خلافت بلافصل وی بعد از پیامبر (ص) به حکم نص اعتقاد داشتند، در ابتدا "شیعه" به معنی تفضیل علی (ع) بر عثمان و مخالفت با معاویه به کار می‌رفت. در این دوره حتی تفکیک بین علویان و عباسیان برای بسیاری از هواداران شیعه محقق نشده و "شیعه" شامل کلیه هواداران خاندان پیامبر اعم از علوی و عباسی بود، چنانکه عباسیان نیز خود را شیعه معرفی می‌کردند.

در مقاله حاضر اصطلاح شیعه به مفهوم کلی آن مورد نظر است، چرا که تشیع به مفهوم خاص، خود را نه به عنوان فرقه‌ای از اسلام، که ادامه راستین آن می‌داند و پیدایی هواداران خاص علی (ع) را به زمان حیات پیامبر می‌رساند (نوبختی، ۳۳). خاستگاه و زمان پیدایش تشیع محتوای برخی از تحقیقات محققان را به خود اختصاص داده است و کثیری از ایشان بر این امر تاکید کرده‌اند که تصور منشایی غیر عربی برای شیعه چندان با واقعیت‌های تاریخی موافقت ندارد، بلکه تشیع به صورت صریح و روشن همچون اسلام در سرزمین‌های عربی تولد یافته و پس از آن به موالی و غیر عرب سرایت کرده است.^۱ بر همین مبنا جنبش تشیع، حداقل در دوره آغازین، ارتباطی با عکس‌العمل روح ایرانی در مقابل اسلام ندارد.

شواهد فراوانی در دست است که تشیع، به مفهوم عام آن، در طول تاریخش منحصر به ایران نبوده، بلکه در دوره‌هایی طولانی از تاریخ اسلام کانون‌های اصلی تشیع در خارج از ایران قرار داشته است، و این حقیقت که در قرون اولیه هجری مذهب قسمت عمده مردم ایران غیر شیعی بود، نقض‌کننده نظراتی است که در آن سعی شده است به نحوی پیدایش شیعه را به ایران و ایرانیان وابسته دارند.^۲ حضور ایرانیان در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی جامعه اسلامی از نیمه دوم قرن اول هجری آغاز شد و این در حالی است که بحث پیرامون امامت علی (ع)، حداقل در حلقه‌ای خاص از اصحابش که غیر از سلمان فارسی همه عرب بودند، مدت‌ها پیش از این زمان در سقیفه و به سخن نوبختی در زمان حیات پیامبر (ص) در بین پیشگامان شیعه مطرح شده بود (نوبختی، ۳۴). پیوند بیش از پیش جامعه ایرانی با تشیع در قرون بعدی و به تدریج حاصل شد. در مقاله حاضر سعی بوده است که نفوذ تدریجی تشیع (به مفهوم عام) در ایران، و آن هم در دو قرن

اول هجری مورد بررسی قرار گیرد.

اولین تماسهای ایرانیان با تشیع

موضع گیریهای عدالتخواهانه علی (ع) در حمایت از اهل ذمه و توصیه به عاملانش در پرهیز از ظلم و ستم نسبت به ایشان، به طور مکرر در سفارشهای وی به کارگزارانش نقش بسته است (یعقوبی، ۲/ ۲۰۰). حمایت علی (ع) از موالی و غیر عرب، نه به عنوان موضعی موقت در جهت جذب عناصر ناراضی که ناشی از روحیه عدالتخواهانه وی بود. همچنان که در قضیه قتل هرمزان صریحاً در مجلس مشورتی عثمان به کشتن قاتل وی، یعنی عبیدالله بن عمر، رای داد (طبری، وقایع سال ۲۳) و به سبب اصرار علی (ع) در همین امر بود که در دوره خلافتش، عبیدالله علیرغم میل باطنی خود به معاویه پناه برد (منقری، ۱۲۰؛ دینوری، ۲۱۰)، اگر چه در نزد وی نیز از ستایش علی (ع) دریغ نورزید (منقری، همانجا). به گفته یعقوبی «علی مردم را در عطا برابر نهاد و کسی را برتری نداد و موالی را چنان عطا داد که عرب اصلی را» (یعقوبی، ۸۲/۲). این موضوع مایه ناخرسندی عرب، خصوصاً اشراف از علی (ع) بود تا آنجا که آشکارا از وی خواستند اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجم برتری دهد (ثقفی کوفی، ۲۴)، لکن در دیدگاه وی فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق هیچگونه رجحانی نداشتند (یعقوبی، ۱۸۳/۲) و وی هرگز حاضر نبود نصرت و پیروزی را با جور و ستم کسب کند.

طبیعی است اینگونه موضع گیریها برای جماعتی که در تحت سیادت عربی^۳ تحقیر شده و هستی و موجودیت خویش را در خطر می دید،

تازگی داشت و از سوی ایشان با تحسین مواجه می‌شد. با این حال، شواهد موجود حاکی است که میزان پیوستگی ایرانیان به تشیع حتی در زمان خلافت علی (ع) هم چندان زیاد نبود و به نقاطی خاص، مثلاً "در بین ایرانیان ساکن کوفه"، و بخشهایی از نواحی ایرانی نشین در "سواد" و عمدتاً "در محدوده‌ای که حاکمیت علی (ع) مستقیماً" در آنجا اعمال میشد، منحصر بود. علی (ع) به واسطه جنگهای داخلی فرصت نیافت تا در دوره خلافتش در خارج از عراق شناخته شود؛ بی جهت نیست که در همین دوره در بسیاری از نقاط ایران شورش‌های سراسری می‌بینیم و حتی در برخی مناطق با نپرداختن خراج و پیوستن به خوارج گریخته به ایران همراه است (طبری، وقایع سال ۳۹). احتمالاً تشیع مردم مدائن هم از حضور سلمان فارسی در این شهر، به عنوان حاکم، بی تأثیر نیست.^۵ وی که از اصحاب خاص علی (ع) بود و «در دوره حکومتش در مدائن پشمنه می‌پوشید و نان جو می‌خورد و الاغ جل‌دار سوار می‌شد و مسردی عابد و زاهد بود» (مسعودی، مروج الذهب، ۲/۳۳۶). حلقه اتصال بخشی از ایرانیان با خاندان پیامبر و در نتیجه اسلام محسوب می‌شود.

ایرانیان و قیام مختار

تشیع از هنگامی که خواست‌ها و آمال ایرانیان را با دیدگاه‌ها و آموزه‌های سیاسی خویش منطبق کرد توانست گستره نفوذ خود را در بین ایرانیان افزایش دهد. در واقع، اکثریت جامعه ایرانی در این دوره بیش از هر چیز به دنبال مفرد و مأمونی بودند که در پناه آن موجودیت و حیات خویش را در مقابله با حاکمیت و سیادت عربی حفظ نمایند.

برای اولین بار ارتباط و همسویی ایرانیان با تشیع به صورت نسبتاً

گسترده در شرکت همه جانبه در قیام مختار مطرح شد؛ چرا که در دو قیام شیعی قبل از مختار، یعنی نهضت امام حسین (ع) و قیام توابین، نشانی از حضور ایرانیان دیده نمی‌شود. در واقع، بخشهای وسیعی از ایرانیان در همبستگی با قیام مختار، که به هر حال داعیه شیعی داشت، با اسلام پیوند خوردند. تعداد موالی در میان لشگریان مختار چنان چشمگیر بود که برخی آن قیام را جنبشی علیه اعراب به شمار آوردند (فرای، ۳۷/۴). بنابر بعضی روایات، حامیان ایرانی مختار در ابتدا بیست هزار و سپس تا چهل هزار نفر افزایش یافته‌اند (دینوری، ۳۳۳). حتی اگر در این عدد نیز اغراق شده باشد، به اتفاق آرای مورخان، اکثریت حامیان وی را ایرانیان تشکیل می‌دادند. از روایتی دیگر مستفاد می‌شود که حداقل دو سوم از سپاه شش هزار نفری مختار که پس از کشته شدن وی به مصعب بن زبیر تسلیم و قتل عام شدند، ایرانی بوده‌اند (دینوری، ۳۵۳).

از جمله ایرادهایی که اشراف کوفه به مختار داشتند این بود که ایرانیان را برگردن ایشان سوار کرده است (پیشین، ۳۴۸). رویارویی اشراف کوفه با مختار و پیوستن ایشان به مصعب نیز ناشی از این امر بود. حتی هواداران عرب مختار نیز از موقعیت جدید «موالی» ناخشنود بودند. مختار به موالی گفته بود که شما از منید و من از شمایم، از همین رو بود که در سپاه وی به عربی سخن گفته نمی‌شد (طبری، و فایع سال ۶۶). در مواضع دیگری حامیان غیر عرب مختار بندگان فراری خطاب شده‌اند (پیشین، همانجا)؛ چنانکه از روایتی معلوم می‌شود که غیر از موالی عده‌ای از هواداران مختار غلامان (احتمالاً ایرانی) بوده‌اند (پیشین، همانجا). در این صورت می‌توان از قیام مختار به عنوان عاملی در پیوستن بخشی از جامعه ایرانی به اسلام از نوع شیعی نام برد.

حامیان ایرانی مختار تنها زمانی به حمایت جدی از وی مصمم شدند که از حمایت‌های سیاسی-اجتماعی او در مقابل اربابان عرب خود اطمینان یافتند. اگر مختار توانست شیعیان عراق را با شعار خونخواهی امام حسین (ع) بسیج کند، موالی را با شعار حمایت از ایشان به سمت خود جذب کرد. رمز موفقیت مختار این بود که نیازهای ایشان را دریافت و در ترفیع منزلت اجتماعی غیر عرب کوشید. اشراف عرب می‌گفتند او با شجاعت عربان و کینه عجمان با مانبرد می‌کند (پیشین، همانجا). حتی رئیس شرطه او از موالی بود (دینوری، ۳۳۷). اشراف کوفه مهمترین ایرادی که بر مختار داشتند این بود که آزاد شدگان (موالی) را بر ایشان تفوق داده و بر مرکب نشانده و از غنایم روزیشان داده است (طبری، وقایع سال ۶۶). از همین روی بود که مختار می‌گفت ایرانیان از اعراب به من مطیع‌تر و وفادارترند و هر چه بخواهم بی درنگ انجام می‌دهند (دینوری، ۳۴۴). در واقع، عامل اصلی نزدیکی ایرانیان به مختار و حمایت از وی مسائل سیاسی-اجتماعی بود و کمتر علائق خاص مذهبی در آن به چشم می‌خورد. این موضوع خصوصا "هنگامی مشخص می‌شود که بدانیم در قیام امام حسین (ع) و توابعین که اندک زمانی قبل از قیام مختار روی داد، از حضور غیر عرب (ایرانی) ذکری نشده است (فلهوزن، ۱۴۰) و اصولاً "جریان تشیع تا زمان توابعین هنوز ویژگی عربی محض داشت (جعفری، ۲۷۳). با این وصف قیام مختار در روند رشد کمی و کیفی دین اسلام در ایران مرحله‌ای مهم شمرده می‌شود، زیرا پس از آن بود که تشیع هر چه بیشتر با اعتراضات و آمال سیاسی غیر عرب، اعم از مسلمان یا غیر مسلمان، ارتباط یافت (وات، ۳۹). قیام مختار نمایانگر اولین شکل گسترده ایرانیان بر مبنای آیین جدید است که به تدریج حلقه ارتباط ایشان با گذشته را کمتر می‌نمود.

کیسانیه در خراسان

ظاهرا^۱ نقش اصلی را در گروش برخی از ایرانیان، خصوصا^۲ مردم خراسان، به تشیع و در نتیجه به اسلام در نیمه^۳ دوم قرن اول هجری فرقه^۴ کیسانیه بر عهده داشت. گرچه مدارک و اسناد تاریخی روشنی در این مورد وجود ندارد، اما برخی شواهد و قرائن حاکی از آن است که پس از سرکوب قیام مختار و احیای مجدد قدرت بنی امیه و ظهور حجاج، مرد قدرتمند ایشان در شرق، فشار و سختگیری بر تمامی معارضان اموی، از جمله خوارج و شیعه، به نهایت خود رسید. سیاستهای خشن و سرکوبگر حجاج، که در تاریخ شیعه به زشتی هر چه تمامتر از او نام برده شده است، موجب شد تا برخی از شیعیان در پی یافتن گریزگاه به ایران روی آورند. سکونت و استقرار شیعیان قبیله^۵ اشعری در قم پس از شکست قیام ابن اشعث (قمی، تاریخ قم، ۲۴۰) گواهی بر این مدعاست.

بعید نیست که نمونه ای از مهاجرت یا گریز اجباری قبایل عرب متمایل به شیعه، همچنان که در قم اتفاق افتاد، در نقاط دیگر و از جمله در خراسان نیز تکرار شده باشد. ظاهرا^۶ یکی از دلایلی که یحیی بن زید (مقتول ۱۲۵) خراسان را جهت قیام ضد اموی برگزید، جلب هواداران کوفی خود بود که حجاج و دیگر امرای اموی عراق آنها را به خراسان تبعید کرده بودند (جعفری، ۳۱۱). شواهدی در دست است که عده ای از شیعیان پس از سرکوب قیام زید بن علی (مقتول ۱۲۲) به ایران پناه آوردند.^۷ با این حال، روایات تاریخی دلالت می کند که کار تشکیلاتی منظم و سازماندهی شده در نفوذ و گسترش تشیع در خراسان مرهون تلاش داعیان و مبلغان کیسانی است که پس از شکست قیام مختار و آشکارا پس از مرگ محمد بن حنفیه، به امر فرزندش ابوهاشم به این مناطق گسیل شدند. «ابا هاشم نخستین امامی

بود که دستگاه تبلیغاتی منظمی تشکیل داد تا یاران تازه‌ای به عضویت حزب درآورد» (فلوتن، ۱۱۳).

در واقع گرایش شیعی مردم خراسان که در اوایل قرن دوم هجری تحت شعار «الرضا من آل محمد» و در برخورد با نظام اموی متجلی شد، اگر سهمی را مدیون استقرار قبایل عرب (خصوصاً اعراب جنوبی) متمایل به شیعه در خراسان باشد^۸، حتماً سهمی اساسی از آن ناشی از تبلیغات و تحرکات مبلغان کیسانی در خراسان است. غالباً چنین تصور می‌شد که تبلیغات شیعی در خراسان بی هیچ سابقه‌ای با عباسیان آغاز شده است^۹، اما تحقیقات جدید روشن کرده است که برخی از اعضای فرقه کیسانیه حتی در شرقی‌ترین نقطه ایران، یعنی خراسان، زندگی و فعالیت داشته‌اند و با معرفی ابن الحنفیه و سپس فرزندش به عنوان امام شیعی تبلیغ می‌کرده‌اند. به نوشته ابوالفرج اصفهانی شیعیان خراسان پس از مرگ محمد بن حنفیه فرزندش، ابوهاشم، را امام می‌دانستند (اصفهانی، مقاتل الطالبین، ۱۲۳). حتی گروهی از هواداران ابوهاشم پس از مرگ وی معتقد به غیبت و رجعت او شدند و سرانجام از عراق به ایران کوچ کردند (جعفری، ۳۴۸).

حضور چشمگیر موالی در کنار اعراب، در اولین هسته‌های سُرّی بین خراسان و عراق و شام (شعبان، ۲۴۰)، نمایانگر آن است که احتمالاً اولین تماس‌های این گروه با جامعه ایرانی از طریق جذب طبقه نسبتاً مرفه و عمدتاً بازرگان آغاز شده است. بکیرین ماهان و ابوسلمه که بعداً جایگاه مهمی در دعوت عباسی کسب کردند، نمونه‌ای از این افراد هستند. نام این دو، جزو فهرستی از هواداران بالقوه دعوت عباسی بود که از سوی ابن بجیر، یار نزدیک ابوهاشم، به محمد بن علی عرضه شد (مؤلف نامعلوم، اخبار العباس، ص ۱۹۱).

منابع اطلاعات ما از کم‌وکیف فعالیت کیسانیه در خراسان محدود است. بنابراین بعضی اخبار شیعیان نقاط مختلف و از جمله خراسان در یک نظام سری و سازماندهی شده زکات خود را به محمد بن حنفیه و پس از او به پسرش پرداخت می‌کردند (ابن قتیبه، الامامه والسیاسته، ۲/۱۰۹). عباسیان نیز گرچه پس از پیروزی، برای مشروعیت حاکمیت خویش، روایتهای جدیدی ساخته و پرداخته‌اند (اخبار العباس، ۱۶۵، طبری، وقایع سال ۱۳۲)، اما در ابتدا به دلایل مختلف و از جمله برای جلب هواداران علویان، مدعی وصایت امر دعوت از جانب ابوهاشم بودند (اخبار العباس، ۱۷۳؛ ابن طقطقی، ۱۹۲). گفته‌اند ابوهاشم هنگام وفات در جلسه‌ای که محمد بن علی عباسی حضور داشت داعیانش در خراسان را به متابعت از وی سفارش کرد (اخبار العباس، ۱۶۵؛ ابن اثیر، وقایع سال ۱۰۰) و اسرار دعوت را با او گفت و شناسانید (یعقوبی ۲/۲۹۷؛ ابن قتیبه، المعارف، ۱۲۶؛ مسعودی التنبیه والاشراف، ۳۱۹). اغلب دعوت‌گران در این جلسه از موالی بودند (اخبار العباس، ۱۸۳/۴)، از همین رو برخی گفته‌اند کیسانیه بیشتر خصلتی غیر عربی داشتند (وات، ۳۹). انتخاب خراسان برای فعالیت از سوی عباسیان و مرکزیت مرو، و نیز توصیه‌ی ایشان به داعیان در نزدیکی به قبایل ربیعه و دوری از تمیم و قیس، و حتی انتخاب ابوریه میسر (از موالی) به عنوان فرمانده تشکیلات در کوفه نیز با اشاره ابوهاشم بود (یعقوبی ۲/۲۹۷). اگر آنگونه که فلهوزن می‌گوید موضوع انتقال دعوت از ابوهاشم به محمد بن علی ابداع اندیشمندان عباسیان باشد (به نقل از دنیل، ۲۸)، باز هم تأکیدی بیشتر بر اهمیت و جایگاه اجتماعی گروه هاشمیه (کیسانیه) در آن دوره است.

گرایشهای شیعی در خراسان

یکی از عواملی که باعث شد محمدبن علی عباسی خراسان را برای نشر دعوت برگزیند این بود که بذر تشیع در آنجا کاشته شده بود و این امر بیش از هر چیز مرهون هواداران هاشمیه بود.

بکیرین ماهان داعی بزرگ عباسیان، ضمن ترغیب محمدبن علی برای انتخاب خراسان گفت: «سراسر جهان را گردیده و به خراسان رفته‌ام، هرگز کسانی را این چنین شیفته خاندان پیامبر ندیده‌ام...». وی همچنین در توضیح میزان اشتیاق مردم خراسان به اهل بیت به سخن یک ایرانی استناد کرد که به فارسی گفته بود: «هرگز کسانی را به گمراهی اعراب ندیده‌ام، پیامبر ایشان درگذشت و قدرت او به دست کسانی جز از خاندان او افتاد» (اخبارالعباس، ۱۹۸). نفوذ محدود فرقه‌های مذهبی تا اواخر قرن اول هجری در خراسان، یکی دیگر از ویژگیهای آنجا بود که در انتخاب آن به عنوان کانون بسط دعوت عباسی نقشی برجسته ایفا کرد (مقدسی، ۴۲۷/۲). طبیعی است که تشیع این منطقه نیز سطحی و بیشتر از نوع سیاسی و با دوستداری خاندان پیامبر بود و «اکثر کسانی که در خراسان خود را شیعه می‌نامیدند قائل به تفاوت عمده‌ای بین اعضای اهل بیت نبودند، بلکه آمادگی پیروی از رهبری از خاندان پیامبر را علیه امویان داشتند» (جعفری، ۳۱۷)، و این امر بیشتر از تنفر آنان از بنی امیه، به سبب ظلم و جور که بر ایشان روا می‌داشتند ناشی می‌شد. و اگر نسبت به ائمه (اهل بیت) اظهار تمایل می‌کردند، برای این بود که شاید دولت دادگری به دست آنان تشکیل شود. (فلوتن، ۱۲۹). از همین رو پیروزی عباسیان چندان هم دور از انتظار نبود، شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی سرزمینهای تحت حاکمیت امویان به سمتی پیش رفته بود که یک تغییر بنیانی را اقتضا می‌کرد. به هر حال، آنچه

واضح است این است که گرایش شیعی مردم بومی خراسان بیشتر از نوع سیاسی و یا هواداری از خاندان اهل بیت بوده است. این موضوع از تأثیر شهادت زید و یحیی در خراسان استنباط می‌شود؛ به گفته مسعودی «مردم خراسان در همه جا هفت روز برای یحیی بن زید عزاداری کردند و از بس مردم از کشته شدن او غمگین بودند در آن سال هر چه پسر در خراسان زاده شد یحیی یا زید نامیدند» (مسعودی، مروج الذهب ۲۵۹/۳). علاقه شیعیان خراسان به یحیی به حدی بود که زنجیر و کندی را که یحیی را با آن بسته بودند، جهت تبرک، به مبلغ بسیار زیادی خریدند (اصفهانی، مقاتل الطالبین، ۱۴۸).

شهادت افرادی از خاندان علوی در تقویت تشیع این سامان نقش به سزایی داشت، تا آنجا که گفته‌اند: «چون زید کشته شد و کار او به هر صورتی که بود به انجام رسید، شیعیان خراسان به جنبش آمدند و امر ایشان آشکار شد و همدستان و هواخواهان‌شان بسیار شدند و ... داعیان ظاهر شدند» (یعقوبی، ۳۲۶/۲). تشیع سیاسی مردم خراسان تحت تأثیر مظلومیت و فضایل خاندان علوی با محبت عجیب بود و بدین لحاظ تفاوت اساسی بین رهبران شیعی را تنها صاحب نظران درک می‌کردند و عقیده به این که چه کسی باید و چه کسی نباید به عنوان اهل‌البیت شناخته شود در این زمان بسیار دشوار بود (جعفری، ۳۱۴). تصمیم ابوسلمه در انتقال دعوت از عباسیان به علویان (یعقوبی، ۳۴۹/۲؛ ابن طقطقی، ۲۰۸؛ مروج الذهب ۳۰۷/۳)، و نیز این سخن منصور عباسی که: «در دل اهل خراسان دوستی خاندان ابوطالب با ما به هم آمیخته است» (بلاذری، انساب الاشراف ۱۱۵/۲) تاییدی بر این گفتار است. از همین رو بود که وقتی اولین داعی عباسیان در خراسان که مستقیماً به نفع آل عباس دعوت می‌کرد، با واکنش تند هواداران

بنی فاطمه به رهبری «غالب ابر شهری» مواجه شد و حساسیت ایشان را برانگیخت (ابن عبری، ۲۰۱)، بلافاصله به دستور محمد بن علی عباسی برای جلوگیری از تفرقه و نیز بهره‌برداری از هواداران علوی، با تغییر تاکتیک از ذکر نام شخص معین خودداری و تحت شعار کلی «الرضا من آل محمد» دعوت می‌کنند (طبری، وقایع سال ۱۳۰) ^{۱۱}.

عباسیان با اتخاذ تاکتیکهای مناسب، از جمله اختفای کانون رهبری جنبش، رازداری، استفاده از روشهای مسالمت‌آمیز، انتخاب شعارهای کلی و نزدیکی اولیه به علویان ^{۱۲} و استفاده از احساسات طرفداران علویان و نیز سود جستن از مظلومیت آنان ^{۱۳}، در نهایت، موفق به خلع سلاح هواداران علویان شدند.

ترکیب اجتماعی هواداران آل عباس در خراسان

حمایت گروه‌های گوناگون مردم خراسان، اعم از شیعه و غیرشیعه حتی غیرمسلمانان، از ابومسلم نشان می‌دهد که تشیع مذهب طبقه خاصی از مردم خراسان نبود، بلکه طبقات گوناگون اجتماعی از اشراف تا رعایا تحت پوشش تشیع در سر، رویای رسیدن به آرزوهای خود را داشتند. «عامه روستاییان، پیشه‌وران و بردگان نه به خاطر عباسیان، بلکه به امید نجات از ظلم و ستم سلاح برداشته بودند» (پتروشفسکی، ۷۰). جریان خداهش (نک، طبری، وقایع سال ۱۱۸؛ ابن عبری، ۲۰۲)، (داعی عباسیان)، که سعی کرد در لافافه تبلیغات عباسی مسایل اجتماعی و افکار مزدکی را ترویج نماید، نشان از علل گوناگون پیوستن غیر عرب به جریان عباسی دارد. در واقع عنوان شیعه در این دوران به عنوان مستمسکی در مخالفت و تعارض با عمال اموی محسوب می‌شده است. شعارهای داعیان عباسی نیز با توجه به

نیازها و خواسته‌های هر دسته و گروهی قابل انعطاف بود. آنها در شعارهای خویش با طرح ستمگری و روش ناپسند بنی‌امیه مردم را برضد ایشان تحریک می‌کردند (دینوری، ۳۷۶).

دقت در تنوع طبقات و گروه‌های حامی نهضت عباسی نشان می‌دهد که آنان با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب موفق به جلب اقشار گوناگون شدند و ابومسلم هم با مهارت خاصی هر یک از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی مذهبی خراسان را در خدمت اهداف خویش به کار می‌گرفت. علاوه بر اعراب جنوبی، موالی و نومسلمانان، اهل ذمه نیز که حتی در اواخر عهد اموی اکثریت جامعه خراسان بودند، بخش معتنا بهی از سپاه ابومسلم را تشکیل می‌دادند. به طور کلی، پیشه‌وران و اقشار روستایی، چه مسلمانان، چه اهل ذمه، بیشترین تعداد حامیان نهضت عباسی را شامل می‌شدند، تا جایی که پس از علنی شدن دعوت ابومسلم در خراسان در رمضان سال ۱۲۹) در ظرف تنها یک روز مردم نزدیک به شصت دهکده به وی پیوستند (طبری، وقایع سال ۱۲۹ه). داعیان اولیه عباسی تبلیغات خود را نخست در روستاها شروع کرده بودند (اخبار العباس، ۲۱۳) و با توزیع خوراکی مردم را به اجتماعات خود جلب می‌کردند که این خود دلیلی بود بر کوشش عباسیان در جهت جلب مردم فرودست جامعه (دنیل، ۳۱). در این که تمام روستائانی که به نهضت عباسی پیوستند مسلمان بوده‌اند تردیدهایی وجود دارد. هنگامی که نصر بن سیار به خراسان رفت بیش از دو سوم روستائیان اهل ذمه بودند^{۱۴}. با این حال هر کس، بنده یا آزاد، به صرف اظهار مسلمانی می‌توانست در اردوگاه ابومسلم راه یابد و در شمار سپاهیان وی جای گیرد. طبیعی است برای انبوه بندگان که از اربابان خود گریخته بودند و به ابومسلم می‌پیوستند و شعارهایی در برابری اسلامی می‌شنیدند، این

آزمایش مشکلی نبود. نمونه‌ای از نحوه پذیرش یکی از بزرگان را به همین نحو در کتاب اخبارالعباس می‌بینیم (اخبارالعباس، ۲۸۰). به این ترتیب، ابومسلم توانست حتی تعداد زیادی عبید (بردگان یا غلامان) را نیز به قیام عباسی جذب کند (طبری وقایع سال ۱۲۹). یکی از اتهامات ابومسلم از سوی مخالفانش این بود که سپاهی از بندگان که از صاحبانشان گریخته‌اند گرد آورده است (اخبارالعباس، ۲۸۴). در مواضع دیگری هواداران ابومسلم علوج (کافر غیر عرب) و سقاط (فرومایه) العرب خوانده شده‌اند (پیشین، ۹۰-۲۸۲). گرچه حضور بندگان در کنار ابومسلم خود موجب اعتراض صاحبانشان که بعضاً از حامیان و شرکت‌کنندگان در قیام عباسی بودند، شد و او ناچار شد که جای مخصوصی را در اردوگاه خود برای آنان در نظرگیرد (طبری، وقایع سال ۱۲۹)؛ ولی این که ابومسلم توانست جنبشی را تشکیل دهد که هم بردگان و هم صاحبانشان در آن شرکت داشته باشند، نشانه نبوغ او توصیف شده است (دنیل، ۲۱۱). بخش قابل توجهی از دهقانان و حکام محلی و اқشار نسبتاً فرازدست و متمکن جامعه ایرانی نیز که علی‌رغم سازش با امویان برای حفظ موقعیت خود، روی هم‌رفته زیر فشار حکومت اموی و عمال آن قرار داشتند و با وجود خدمتشان، به آنها نیز به دیده موالی و شهروندان درجه دوم نگریسته می‌شد^{۱۵}، به دعوت عباسی جواب مثبت دادند (ابن طقطقی، ۱۹۳).

حضور دهقانان در قیام حارث بن سریج (از ۱۱۶ تا ۱۲۸). (طبری، وقایع سال ۱۱۶) معلوم می‌دارد که آنها نیز نیاز به تحول در جامعه را احساس می‌کردند و اتفاقاً همین گروه‌های نسبتاً مرفه و متمکن بودند که بیشترین امکانات مادی را برای قیام عباسی تهیه می‌کردند^{۱۶}. و گاهگاهی کاروانی از هدایا و اموال را مخفیانه برای امام عباسی روانه می‌ساختند، عباسیان به این

بخش اجتماعی اتکای زیادی داشتند، به حدی که بعضی از آن‌ها از دعوات و حتی نقبای دوازده‌گانه عباسی در خراسان بودند.^{۱۷} جنبش شیعیان در خراسان حتی در صدد جذب خاندانهای متنفذ محلی و از جمله شاهزادگان تخارستان نیز بود (گیب، ۱۲۰). بنابر بعضی منابع، در روزگار ابومسلم بود که کیش مجوس از دل دهقانان رخت بریست و بسیاری از آنان به اسلام روی آوردند (نیل، ۲۰۹؛ فلوتن، ۱۶۱). شواهد دیگری از نقش داعیان عباسی در گرایش غیر مسلمانان به اسلام در دست است.^{۱۸} با این حال بخشی از اشراف فرازدست ایرانی کمابیش به امویان وفادار ماندند. شاید از همین روی بود که ابومسلم بندگان را برمی‌انگیخت که صاحبان خود را بکشند؛ چنانکه انبوهی از بندگان خراسانی در یک شب اربابان خود را کشتند و خود جنگ‌افزار و اسبان و نقدینه ایشان را برگرفتند (دنیل، ۷۴).

گرچه عباسیان اتکای زیادی بر غیر عرب داشتند^{۱۹} و از پاره‌ای گزارشها نیز چنین برمی‌آید که ظاهراً "قیام آنان قیامی ایرانی بر ضد اعراب بوده است"^{۲۰}، با وجود این ماهیت اصلی نهضت عباسی قیامی ضد عربی نبود. حضور طبقات مختلف جامعه ایرانی با اهداف و انگیزه‌های متفاوت، مانند دیگر گروههای شرکت کننده در قیام، عامل بسیار مؤثری برای دست یافتن به اهدافی بود که تنها رهبری سازمان عباسی از آن اطلاع داشت. درست است که نهضت عباسی یک جریان خالص ایرانی نبود، ولی شرکت و سهم ایرانیان را به هیچ روی نباید کوچک انگاشت، مع‌هذا ایرانیانی نیز بودند که از دعوت عباسی استقبال نکردند و حتی به حمایت از بنی امیه پرداختند.^{۲۱} به طور خلاصه می‌توان گفت قیام ابومسلم و عباسیان یک حرکت دقیقاً سیاسی با پوشش مذهبی بود.

فعالتهای علویان در خراسان

فعالیت مستقیم علویان (جزکیسانیه) در خراسان با اعزام دو فرستاده از سوی زید بن علی (ع) به آن سرزمین آغاز شد (اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۴۲) و با قیام یحیی بن زید اوج گرفت. هر چند شواهدی در دست است که برخی از مردم خراسان اختصاصاً پیرو ائمه امامیه بودند (نک، ادامه مقاله) و حتی بر اساس پاره‌ای منابع شیعی متأخر، گاه کسانی ضمن حمل و جوهات از خراسان نزد امام صادق (ع) می‌آمدند و از آن حضرت احکام فقهی سؤال می‌کردند (قمی، عباس، ۱۵۷/۲). با وجود این تا اوایل قرن دوم هجری فعالیت تبلیغاتی مشخصی از ناحیه ائمه امامیه در خراسان صورت نگرفته بود و بلکه امام صادق (ع) بر این امر صحنه نهاد و ضمن رد درخواست ابوسلمه برای انتقال دعوت به ایشان تأکید کرد که ابوسلمه شیعه نیست و خراسانیان پیروان ما نیستند (ابن عبری، ۲۰۱). با همه این احوال، چنانکه پیش از این گذشت، شواهد قابل توجهی هست که وسعت دامنه فعالیت هواداران علویان را در میان مردم خراسان در اواخر عصر اموی نشان می‌دهد:

بیعت مردم خراسان و ری و گرگان با زید، (اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۳۲) پیشنهاد به یحیی برای رفتن به خراسان پس از شهادت پدرش جهت بهره‌مندی از حمایت شیعیان (طبری، وقایع سال ۱۲۲). اعلام همبستگی و قول همکاری با وی در قیام (شهرستانی، ۲۵۲/۱؛ مستوفی، ۲۸۶) و بیم نصر بن سیار از پیوستن شیعیان به یحیی و تأکید در عدم توقف یحیی در طبرس حتی برای یک ساعت (اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۴۸)، پرهیز سپاهیان خراسانی حاکم نیشابور از جنگ با یحیی و شکست سپاه ده‌هزار نفری و کارآزموده ایشان از سپاه حداکثر هزار نفری یحیی (پیشین، ۱۴۹؛ اخبارالعباس، ۲۴۳)، پیشنهاد خوارج به یحیی برای اتحاد و همکاری به قصد

استفاده اجتماعی علویان (اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۴۶) و نیز میزان تأثر مردم خراسان در شهادت زید و فرزندش و همچنین فرار عبدالله بن معاویه طالبی به خراسان پس از شکست قیامش (پیشین، ۱۵۷) با امید بهره‌برداری از حمایت شیعیان و ... حاکی از میزان محبوبیت خاندان علوی در بین مردم خراسان است.

نکته قابل توجه در این میان، آن است که حداقل بخشی از شیعیان خراسان همچون دیگر گروه‌های شرکت‌کننده در قیام، به راستی تصور می‌کردند که قیام ابومسلم برای حصول اهداف آنهاست و در جهت انتقال قدرت به فردی از خاندان علویان سیر می‌کند. طبری از یکی از مردم ابرشهر (نیشابور) به نام "غالب" خبر می‌دهد که در دوستی بنی فاطمه افراط می‌کرد، از این رو محمد بن علی عباسی فرستاده‌اش را از تماس با وی بر حذر داشته بود (طبری، وقایع سال ۱۰۹؛ ابن عبری، ۲۰۱). اطلاعات بیشتری از وی اختصاصاً از طریق تاریخ اخبارالعباس کسب می‌شود مبنی بر اینکه غالب و یارانش پیرو امام محمد بن علی بن حسین (ع)، امام باقر بودند (اخبارالعباس، ۲۰۴). همچنین قیام «شریک بن شیخ مهری» در بخارا بلافاصله پس از پیروزی عباسیان در سال ۱۳۳ که «مرا بومسلم مخالف شد و به آل ابوطالب دعوت کرد و مردم بسیار گرد کرد» (گردیزی، ۲۶۸) تاییدی بر این مدعاست. به گفته طبری هواداران شریک به سی هزار نفر می‌رسید (طبری، وقایع سال ۱۳۳). وی می‌گفت: "ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی‌باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه پیغامبر بود" (نرشخی، ۸۶). حلقه تکمیلی در تاریخ گسترش تشیع و در نتیجه اسلام در ایران عهد اموی، قیام عبدالله بن معاویه طالبی است که در سال ۱۲۷ در کوفه علیه حاکم اموی قیام کرد. وی که به حمایت غلامان مردم کوفه نیز

مستظهر بود (طبری، وقایع سال ۱۲۹)، پس از شکست قیامش در عراق به ایران آمد. عبدالله در حالی که طی زد و بندهای سیاسی توانست گروهی از خاندان آل عباس، بنی هاشم، غلامان، موالی و حتی خوارج را به سمت خود جذب کند و بر شهرهای غربی و مرکزی و جنوبی ایران دست یابد و سکه به نام خود ضرب کند، پس از شکست از نیروهای اموی به امید بهره‌گیری از کمک ابومسلم به سیستان و خراسان گریخت و در آنجا ظاهراً توسط ابومسلم که او را مانعی سر راه خود تلقی می‌کرد، به قتل رسید (اصفهانی، الاغانی، ۱۲۰/۱۱؛ طبری، وقایع سال ۱۲۷ و ۱۲۹). قیام وی را پیش درآمد قیام عباسیان قلمداد کرده‌اند.

در همان روزهای نخست بعد از سقوط امویان بود که اغلب شیعیان به تفاوت‌های میان علویان و عباسیان پی بردند. وقتی که علویان از صحنه کنار گذاشته شدند، حامیانشان دریافتند که تلاشهایشان برای ایجاد نظامی عدالتخواه بر پایه اعتقادات علوی عملاً با شکست مواجه شده است. گرچه کانونهای مبارزاتی علویان در اوایل عهد عباسی در شرق ایران از درخشندگی خاصی برخوردار نبود، اطلاعاتی از حضور و فعالیت هواداران ایشان در مناطق شرقی ایران در دست است که از وجود توده‌ها و جریانات طرفدار علویان در بطن دعوت عباسی حکایت می‌کند. از جمله نوشته‌اند که عامل منصور در خراسان از اینکه می‌دید خراسانیان در انتظار خروج محمد بن عبدالله (نفس الزکیه) هستند، بیمناک بود (ابن خلدون، ۲/۲۹۷). در سال ۱۴۰ هجری نیز گروهی از سرداران سپاه عباسی در خراسان به جرم اینکه به سوی فرزندان علی (ع) دعوت می‌کردند، بازداشت شدند (طبری، وقایع سال ۱۴۰). در همین دوران خاندان علوی در بعضی روستاهای خراسان شیعیانی داشتند که زکات اموال خویش را با تحفه‌هایی از دیارشان

برای آنها می‌فرستادند (پیشین، وقایع سال ۱۴۳).

اسحاق ترک که بعد از قتل ابومسلم در خراسان قیام کرد نیز در جهت جلب هواداران علوی علیه عباسیان مدعی شده بود که از اعقاب یحیی بن زید است (ابن ندیم، ۶۱۵)؛ همانگونه که المقنع مدعی خونخواهی یحیی بن زید شده بود (ابن اثیر، وقایع سال ۱۵۹)؛ ادعای "برازبنده" رهبر سپیدجامگان خراسان که او ابراهیم بن عبدالله علوی (برادر نفس الزکیه) است (گردیزی، ۲۷۴)، نیز در تعقیب همین سیاست بود. همچنین دعوت عبدالله بن اشتر علوی از نوادگان امام حسن (ع) در سیستان و سند در سال ۱۵۱ (پیشین ۲۹۱؛ اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۲۶۸) و قیام محمد بن قاسم علوی، از نوادگان امام حسین (ع) در خراسان و در سال ۲۱۹ (گردیزی، ۱۷۶؛ مقاتل الطالبیین، ۴۶۶) و نیز خطبه خواندن رافع بن هرثمه در نیشابور به نام محمد بن زید علوی در اواخر قرن سوم (تاریخ سیستان، ۲۵۲) و از همه بالاتر محبت زاید الوصف مردم خراسان نسبت به امام رضا (ع) و ... حکایت از وجود توده‌ها و جریان‌ات طرفدار علویان در این مناطق دارد.

نتیجه

از آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که در دوره مورد بحث، نه تنها تشیع در خراسان از ژرفای لازم برخوردار نبوده، بلکه اسلام مردم این سامان نیز تا حد زیادی سطحی بوده و در عمق اعمال و آداب و افکار مردم هنوز ریشه نداشته است، چه بسا افراد و گروههایی به جهات خاص سیاسی- اجتماعی در زمره مسلمانان قرار داشتند، ولی در نحوه تفکر و آداب و رفتارشان تفاوت چندانی با دوره قبل پدید نیامده بود. این که عباسیان به آسانی می‌توانند در بین مردم خراسان به عنوان اهل بیت پیامبر دعوت کنند

و قدرت را در دست گیرند و از آن مهمتر این که با پیروزی ایشان از تعداد و وسعت جنبشهای با ماهیت شیعی (در این دوره خاصه علوی) در خراسان کاسته می شود و کانون جنبشهای علوی به مدینه و مکه و عراق و سپس طبرستان منتقل می گردد، و پس از اندک مدتی همراه با خلافت عباسی و اشراف ایرانی استحاله مذهبی شرق ایران را در گرایش به مذهب تسنن می بینیم و حکومتهای محلی با خاستگاه اشرافی در این سامان همچون طاهریان و سامانیان و به تبع ایشان مردم (یا برعکس) به سوی مذهب رسمی اهل سنت متمایل می شوند، حاکی از این امر است که مایه های اعتقادی تشیع در این سامان سطحی بوده و مردم تفاوت چندانی بین علویان و عباسیان قائل نبوده اند.

گروش تدریجی به تشیع در ایران، که در ادوار مختلف به دلایل خاص همان دوره صورت گرفته است، در دوره مورد بررسی بیشتر با زمینه های سیاسی - اجتماعی همراه بوده است. عنوان شیعه بیشتر سرپوشی بر فعالیت های ضد اموی بخشهایی از مردم ایران بود. بدین سان، تشیع به صورت عام در عصر اموی، مبهم تر و نامشخص تر از تشیع شناخته شده در قرون بعدی است، از همین روی تشیع به واسطه قدرت انعطاف پذیری و جهت گیریهای نسبتاً معتدل، برخلاف تندرویهای خشن خوارج، موفقیت بیشتری در جذب ایرانیان و موالی علیه بنی امیه داشت و توانست انبوهی از ناراضیان از وضع موجود را به سوی خویش جلب کند و به این ترتیب گروههایی از ایرانیان از طریق تشیع به اسلام روی آوردند. در این میان دیدگاه کاریزمایی بخشی از تشیع نسبت به امامان خود، و نیز برخی دیگر مفاهیم مشابه در تفکر ایرانی و شیعی، بر شدت این ارتباط می افزود؛ با این حال، یکی دانستن ایران و تشیع به واسطه فزونی ایرانیان در میان شیعیان، حداقل

در دوره مورد بررسی، خطایی فاحش است.

پی نوشت ها:

- ۱- از جمله نک. (فلهوزن، ۱۶۹، جولدتسیهر، ۲۰۵؛ اشپولر، ۳۲۳/۱؛ متز، ۷۵؛ پتروشفسکی، ۵۱؛ ۲۵۵).
- ۲- برای نمونه‌ای از این نظرات نک. (آبرری، ۲۶۷؛ معین، ۲).
- ۳- حتی خلیفه عمر در واپسین سالهای عمر خود اعتراف کرد که برخی را بر دیگران برتری می‌داده و اگر زنده بماند سرخی را بر سیاهی و عربی را بر عجمی برتری نخواهد داد. (یعقوبی، ۱۵۴/۲).
- ۴- شاید تا حدی متأثر از اعراب بمنی که اکثریت جمعیت کوفه را تشکیل می‌دادند (جعفری، ۱۴۳) و تمايلات بیشتری که به شیعه داشتند (وات، حاشیه دکتر شهیدی) این امر حاصل شده باشد. با وجود این احساسات و عواطف تشیع به هیچ گروه خاصی محدود نمی‌شد. برای نمونه در قیام توأبین هم اعراب جنوبی و هم شمالی شرکت داشتند، گرچه بیشتر اعراب جنوبی بودند (جعفری، ۲۷۲).
- ۵- کما اینکه تشیع کوفه را به عمار یاسر، و جبل عامل را به ابوذر نسبت می‌دهند. بلاذری تشیع مدائن را از مهاجرت شیعیان کوفه می‌داند (انساب الاشراف، ۲۰۶/۵).
- ۶- دکتر عبدالحی شعبان که خواهان کاهش نقش موالی و غیر عرب در جنبش‌های شیعی است به نقل از بلاذری تعداد موالی در قیام مختار را فقط دوهزار و سیصد نفر ذکر می‌کند. (نک شعبان ۲۳۳).
- ۷- از جمله صاحب‌الزنج، رهبر قیام زنگیان مدعی بود که جدّ او از جمله کسانی بود که به یاری زید قیام کرد و چون زید به قتل رسید جدّ او گریخت و به شهر ری پناه برد (طبری، وقایع سان ۲۵۵).
- ۸- اطلاع دقیقی از گرایش‌های مذهبی قبائل عرب خراسان در دست نداریم، اما برخی احتمال داده‌اند که جدید کرمانی رهبر قبائل عرب جنوبی در خراسان گرایش‌های شیعی داشته است. نک (الخطیب، ۱۳۱) در تأیید این مطلب توجه کنیم که یمانیهای اهل مرو به عباسیان پیوستند و ابوهاشم نیز به عباسیان توصیه کرد که مرو (محل استقرار جنوبی‌ها) را مقرّ دعوت قرار دهند (نک به ادامه مقاله).
- ۹- از جمله فان فلوتن چنین نظری دارد (فک فلوتن، ص ۱۰۱).

- ۱۰- جوینی نیز به نوعی از همبستگی عجم با کیسانیه یاد می‌کند. (جوینی ۵۴/۳) حتی به گفته شهرستانی ابومسلم نیز در ابتدا کیسانی بوده است. (شهرستانی، ۲۴۷/۱).
- ۱۱- حتی برخی احتمال داده‌اند که محمد بن علی جریان دعوت عباسی را از فرزندانش نیز مخفی کرده بود چرا که می‌بینیم فرزندان او در قیام عبدالله بن معاویه طالبی حضور دارند نک (حسینی، ۱۶).
- ۱۲- اتصال به ابوهاشم، بیعت با محمد بن عبدالله (نفس الزکیه) در دارالابواء، همراهی با قیام عبدالله بن معاویه و... نمونه‌ای از این موارد است.
- ۱۳- دفن جسد یحیی بن زید و کشتن قاتلان او توسط ابومسلم و برگزاری مراسم سوگواری به یاد او و نیز سخنان سفاح هنگامی که سر مروان را به نزد وی می‌آورند مبنی بر اینکه انتقام حسین و زید را گرفتیم (مسعودی، مروج الذهب، ۳/۱۱/۳) در دنبال سیاست فوق قابل بررسی است.
- ۱۴- این موضوع از مقایسه تعداد نومسلمانان و اهل ذمه در یک عبارت طبری، مربوط به زمانی که نصرین سیار آخرین امیر اموی به خراسان رفت برداشت می‌شود. طبری، وقایع سال ۱۲۱ هـ نیز نک. بولت، ۴۶).
- ۱۵- برای نمونه، نک: به رفتار تحقیرآمیز عاملین خراج با دهقانان سغد و بخارا (طبری، وقایع سال ۱۱۰ هـ) و نیز شکایت دوتن از دهقانان بخارا از عامل آن شهر نزد نصرین سیار (نوشخی، ۸۴).
- ۱۶- مثلاً بکیرین ماهان (بازوی عقیدتی عباسیان در کوفه) نمونه‌ای از این افراد است که اموال بسیاری از سند بدست آورده بود و تمام اموالش را در راه قیام عباسیان مصرف کرد (دینوری، ۳۷۶).
- ۱۷- مانند طلحه بن زریق بزرگ خاندان طاهری و از حکام محلی پوشنگ (طبری، وقایع سال ۱۳۰ هـ گردیزی، ۲۶۰) و نیز فرزند صول از حکام محلی گرگان (پیشین، ۲۵۱).
- ۱۸- مثلاً از گروه اولیه "بهافرید" به اسلام توسط دوتن از بیروان ابومسلم اطلاع داریم. گرچه وی بعداً از اسلام برگشت و کشته شد (ابن ندیم، ۴۹۷).
- ۱۹- نک: به نامه ابراهیم امام به ابومسلم مبنی بر اینکه اگر توانستی زبان عربی را از خراسان براندازی براندازی برانداز (طبری، وقایع سال ۱۲۷ هـ)؛ و نیز نامه نصرین سیار به قبائل عرب که می‌گوید هواداران ابومسلم مانند شما از نژاد عرب نیستند که ما آنها را بشناسیم (ابن اثیر- وقایع سال ۱۲۹ هـ).

۳۰- نک: به سخنان قحطبه بن شبيب سردار ابومسلم هنگام فتح گرگان که ایرانیان را به یاد قدرت و شکوه نیاکانشان انداخت و از روش بد اعراب انتقاد کرد و سپاهیان را علیه ایشان تشجیع کرد (طبری، وقایع سال ۱۳۰هـ).

۳۱- همراهی ایرانیان با اعراب مضر و یمانی و ربيعة در شورش اهل بلخ علیه ابومسلم (طبری وقایع سال ۱۳۰هـ)؛ و نیز مخالفت اهل سیستان با تحویل دادن عامل اموی به نماینده ابومسلم (تاریخ سیستان، ۱۳۴) از جمله این موارد است.

منابع:

- ۱- ابن اثیر، عزالدین علی: الکامل فی التاریخ، دارالفکر، بیروت، ۱۱۳۹هـ - ۱۹۷۸م.
- ۲- ابن خلدون: العبر، (تاریخ ابن خلدون) ترجمه عبدالرحمن محمد آیتی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج دوم، ۱۳۶۴.
- ۳- ابن عبری: مختصرالدول، دارالرائد، لبنان، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳.
- ۴- ابن طقطقی محمد بن علی بن طباطبای: تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم ۱۳۶۷.
- ۵- ابن قتیبه: الامامه و السياسه، ج ۲، تحقیق طه محمد الزینی، قاهر، مؤسسه الحلبي ۱۹۶۹م.
- ۶- همان نویسنده: المعارف، دارالکتب العلمیه، بیروت لبنان، الطبعة الاولى ۱۹۸۷.
- ۷- ابن الندیم، محمد بن اسحاق الندیم، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۶.
- ۸- اصفهانی، ابوالفرج: مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق، سیداحمد صقر، موسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، لبنان الطبعة الثانية ۱۹۸۷م.
- ۹- همان نویسنده: الاغانی، دارالفکر، بیروت، الطبعة الثانية ۱۹۵۵م.
- ۱۰- بلاذری: احمد بن یحیی، انساب الاشراف ج ۵ - قدس، ۱۹۳۶، وج ۲ تصحیح محمدباقر محمودی الاعلمی، بیروت ۱۹۷۴.

- ۱۱- ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد: الفارات، ترجمه شیخ محمدباقر کمره‌ای فرهنگ اسلام ۱۳۵۶.
- ۱۲- جوینی، علاءالدین عطاالملک: جهان‌شکای جوینی به کوشش محمدرضا مضافی، ناشر پدیده (کلاله خاور) چاپ سوم ۱۳۶۶.
- ۱۳- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشرنی ۱۳۶۴.
- ۱۴- شهرستانی، ابو الفتح محمد بن عبدالکریم: الملل و النحل، ۳ ج، تصحیح شیخ احمد فهمی محمد، بیروت، دارالسرور، ۱۹۹۴ م.
- ۱۵- طبری، محمد بن جریر الامم والملوک (تاریخ الطبری)، مؤسسه عزالدین بیروت ۱۹۸۷.
- ۱۶- قمی، حسن بن محمد: تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، به تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی انتشارات طوس ۱۳۶۱.
- ۱۷- قمی، شیخ عباس: منتهی الامال، انتشارات جاویدان، بی تا.
- ۱۸- مستوفی، حمداله: تاریخ گزیده به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۴.
- ۱۹- مسعودی، ابوالحسن، علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، تصحیح مفید محمد. قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۶ م.
- ۲۰- همان نویسنده: انشیه و الاشراف ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۵.
- ۲۱- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۲ جلد، ترجمه علیقلی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول ۱۳۶۱.
- ۲۲- منقری، نصر بن مزاحم: پیکار صفین، به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، مترجم پرویز اتابکی سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۶.
- ۲۳- مؤلف نامعلوم: اخبارالدولة العباسیه، تحقیق عبدالعزیز الدوری و... دارالطبعة للطباعة

والنشر، بیروت ۱۹۷۱.

۲۲- مؤلف نامعلوم: تاریخ سیستان، به تصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار، انتشارات پدیده. چاپ دوم ۱۳۶۶.

۲۵- نوشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد به تصحیح مرحوم مدرس رضوی انتشارات توس ۱۳۶۳.

۲۶- نوبختی ابومحمد حسن بن موسی: فرق الشیعه ترجمه دکتر جواد مشکور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳.

۲۷- یعقوبی ابن واضح: تاریخ، ۲ ج، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۰ م.

پژوهش‌های جدید:

۱- آبربی، ۱ ج (گردآورنده): میراث ایران، تألیف سیزده تن از خاورشناسان، ترجمه احمد بیرشک بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۶۶.

۲- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد اول، ترجمه جواد فلاطوری، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

۳- بولت، ریچارد: گروه به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمد حسین وقار، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۴.

۴- بهنام، عیسی (مترجم): تمدن ایرانی، تألیف چند تن از خاورشناسان بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۶.

۵- بطروشفسکی، ایلیا پاولویچ: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ هفتم ۱۳۶۳.

۶- جعفری - سید حسین محمد: تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ سوم ۱۳۶۴.

۷- جولد تسیهر اجناس: العقیده والشریعة فی الاسلام، مترجم به زبان عربی یوسف

مولی و... دارالرائد العربی، بیروت، ۱۹۴۶.

۸- حسینی، جعفر مرتضی: زندگی سیاسی هشتمین امام ترجمه دکتر سید خلیل خلیلیان دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ چهارم، ۱۳۶۵.

۹- الخطیب، عبدالله مهدی: حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه باقر مرسوی، انتشارات توکا، چاپ اول ۱۳۵۷.

۱۰- ذیل، التون: تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷.

۱۱- شعبان، عبدالحی محمد: الثورة العباسیه، ترجمه از انگلیسی به عربی عبدالمجید القیسی، دارالدرسات الخلیجیه، بی‌جا، بی‌تا.

۱۲- فرای،/ن (گردآورنده) تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (تاریخ ایران کمبریج) ج ۴، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۱۳- فلوتن، فان: تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، ترجمه سید مرتضی هاشمی حائری اقبال، ۱۳۲۵.

۱۴- فلهوزن، یولیوس: الخوارج والشیعه، ترجمه عن الالمانیة الذکتور عبدالرحمن بدوی - کویت، الناشر وکاله - المطبوعات، بی‌تا.

۱۵- گیب، همیلتون: فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه حسین احمدی پور- تبریز. اخترشمال، بی‌تا.

۱۶- متز، آدام: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیرکبیر ۱۳۶۳، جلد ۲.

۱۷- معین، دکتر محمد: مزدیسنا و ادب پارسی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران چاپ سوم ۱۳۵۵.

۱۸- وات، مونتگمری: فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه ابوالفضل عزتی، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۰.